

تحلیل وجوه کاربردی «ما»

دکتر محمود خورسندی^۱، معصومه سید^۲

چکیده

واژه «ما» در زبان عربی پرکاربرد است و همین امر زمینه اشتباه در تشخیص و التباس معانی در جملات می‌گردد تا آنجا تمایز بین انواع آن کمک شایانی به یادگیری مناسب زبان عربی می‌نماید. این واژه دوازده وجه کاربردی دارد که هفت نوع از آن اسم و پنج نوع دیگر حرف است و در معنای فعل به کار نرفته است. درک ویژگی‌های صرفی، نحوی و بلاغی و نظریه‌های گوناگون در باره انواع اسمی «ما» مانند: معرفه تامه، معرفه ناقصه، شرطیه، استفهامیه، نکره تامه، نکره موصوفه، نکره وصفیه؛ و انواع حرفی آن مانند: شبیه به لیس، مصدریه غیر ظرفیه، مصدریه ظرفیه، کافه، زائده؛ تبیین آن دشوار کرده است در این مقاله با ذکر مثال سعس شده است تا حدودی این مشکل برطرف گردد.

کلید واژه‌ها: ما، اسم، حرف

مقدمه

در نظم و نثر عربی، ادوات پرکاربردی وجود دارد که شناخت هر یک از آنها و وجوه کاربردشان از نیازهای اساسی هر پژوهشگر در زبان و ادبیات عربی است. برخی از ادوات دووجهی، برخی دیگر سه، چهار، پنج، هفت و حتی هشت وجهی هستند. یکی از پرکاربردترین الفاظ در ادبیات عربی کلمه «ما» است.

اطلاع بر انواع «ما» و درک معانی آنها کمک شایانی به پژوهشگران ادبیات عرب در عرصه صرف و نحو، معانی، بیان، بدیع، عروض، فن ترجمه، انشاء مقالات و کتب عربی می‌کند. با تفحص در کتب لغت، صرف و نحو، بلاغت و متون دیگر نظم و نثر،

Mahmoodkhorsandi7@gmail.com

^۱ - دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان

^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزادگرمسار

نهایتاً به این نتیجه رسیدیم که «ما» دوازده نوع است که برخی از آنها اسم و برخی دیگر حرف هستند اما این کلمه هیچ گاه در معنای فعل به کار نرفته است.

«ما»

موضوع علم نحو، کلمه و کلام است. کلمه لفظ مفردی است که معنی دارد. کلام لفظی است دارای فایده که شنونده را منتظر نگذارد، مثل «استقم». اسم و فعل و حرف را مجموعاً «کلم ثلاث» گویند. (ابن مالک، بیت ۱). از مطالعات انجام شده به این نتیجه رسیدیم که «ما» کلمه ای است که در برخی موارد اسم و در مواردی دیگر حرف محسوب می شود.

انواع «ما»ی اسمیه

۱- «ما»ی معرفه تامه:

اسمی است معرفه که نیاز به صله یا صفت ندارد اما در حکم معرفه به «ال» است. مثل: «ان تبدوا الصدقات فنعما هی» [اگر صدقات را آشکار کنید، پس آن چه خوب است] (بقره: ۲۷۱) که تقدیرش چنین است: «ان تبدوا الصدقات فنعما ماهی» یعنی: «ان تبدوا الصدقات فنعما الشیء هی» که معنای نهایی اش چنین می شود:

«ان تبدوا الصدقات فنعما الشیء ابداءها» زیرا سخن در «ابداء» است نه در اصل صدقات، سپس مضاف یعنی «ابداء» حذف شده و مضاف الیه یعنی «ها» که مرجع آن صدقات است به شکل ضمیر منفصل مرفوع درآمده؛ یعنی «هی» به جای «ابداءها» نوشته شده است: «فنعما هی». (المعصومی، ص ۱۵۷)

اما اگر فعلی در باب افعال مدح، پس از «ما»ی معرفه ی تامه آمده باشد، «ما»ی معرفه در حکم فاعل و آن فعل صفت برای اسم مخصوص محذوف است؛ مثل «نعم ما صنعته» که تقدیرش چنین است: «نعم الشیء شیء صنعته» یعنی [کاری که انجام داده ای خوب چیزی است]. (خورسندی، ص ۲۵۲)

۲- «ما» ی معرفه ناقصه

همان «ما» ی موصوله است که نیاز به صله دارد؛ مثل «ما» در این آیه ی شریفه:
 «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ» [بگو آنچه نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است] (جمعه: ۱۹) یعنی «قُلْ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ، خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ»
 در این مثال، «قُلْ» فعل و فاعلش ضمیر مستتر «انت»، «ما»: موصول به معنای الذی،
 «عند» ظرف وصله ی «ما» است. موصول وصله اش در حکم مبتدا محلاً مرفوع،
 «خیر» خبر است، «من الله» متعلق به خیر و «من التجاره» عطف به آن و کل جمله «ما
 عندالله خیر من الله و من التجاره» محلاً منصوب مقول قول برای فعل «قل» است. (کافیجی، ص ۴۶۹)

مثال دیگر: «نعم ما صنعته» که تقدیرش چنین است: «نعم الذی صنعته هذا» [این کاری که انجام دادی، خوب کاری است]. «ما» بنا بر فاعل بودن محلاً مرفوع، چون جانشین اسم دارای «ال» جنس است یعنی «نعم الصنیع هذا» [این کار، کار خوبی است]. بنابراین اگر بعد از (نعم + ما)، فعلی بیاید «ما» ی موجود در آن جمله «ما» ی موصوله می باشد. (خورسندی، ص ۲۵۲)

۳- «ما» ی شرطیه

اسمی است نکره که معنای حرف شرط دارد، مثل: «ما تفعلوا من خیر یعلمه الله» [هر آنچه از خیر انجام دهید خدا آن را می داند] (بقره: ۱۹۷) «ما» ی شرطیه بر دو فعل مضارع وارد می شود که اگر معرب باشند، مجزوم و اگر مبنی باشند محلاً مجزوم می گردند. در این صورت فعل اول را فعل شرط و فعل دوم را جواب شرط یا جزای شرط می نامند.
 اگر «ما» بر سر فعل ماضی بیاید، فعل ماضی جانشین فعل مضارع می شود و محلاً مجزوم می گردد؛ اما اگر فعل شرط و جزای شرط مختلف یعنی ماضی و مضارع باشند، ماضی محلاً مجزوم و مضارع لفظاً مجزوم می گردد. جمله ی اسمیه نیز می تواند جانشین جواب شرط مضارع گردد و محلاً مجزوم شود ولی هرگز به جای فعل شرط

نمی نشیند؛ زیرا فعل شرط ناگزیر باید فعل مضارع یا ماضی باشد (حسن عباس، ج ۱ ص ۴۲۱ و ۴۲۲)

۴- «ما» ی استفهامیه

اسمی است نکره که معنای حرف استفهام را در خود دارد؛ مثل «و ما تلک بیمینک یا موسی؟» [ای موسی آن چیست که در دست تو است؟] (طه: ۱۷) این نوع «ما» هرگاه مجرور به حرف جر گردد، حذف الف در آن واجب است؛ مثل: «عمّ یتسائلون؟» [از چه چیزی می پرسند؟] (نبأ: ۱)

اما اگر «ما» با «ذا» به کار رود از این قاعده مستثنی می گردد و الفش باقی می ماند. ترکیب «ذا» با «ما» [ماذا] بر چهار وجه است:
الف: به معنای اشاره مثل «ماذا التقصیر؟» یعنی «ما هذا التقصیر؟»
ب: موصول اسمی مثل «ماذا فعلت؟» یعنی «ما الذی فعلته؟»
ج: مرکب استفهامی. مثل:

«یا خزر تغلب ماذا بال نسوتکم لایستفقن الی الدیرین تخانا»

[ای مردان چشم تنگ تغلب چه شده که زنانتان بامهربانی به این دوسرا نمی نگرند] (الذکر، ص ۳۲۰)

د: اسم جنس به معنی شیء، یا موصول به معنی الذی مثل:

[دعی ماذا عملت ساتقیه ولكن بالمغیب نبئینی]

(آنچه را می دانی رها کن که از آن پرهیز خواهم کرد ولی مرا از غیب و پنهان باخبر کن)

اکثرنحویان براین عقیده اند که «ماذا» دراین بیت مفعول برای «دعی» و «ذا» نکره به معنی «شیء» است. اما برخی قائلند که: موصول و به معنی الذی می باشد (همان، ص ۳۲۰)

۵- «ما» ی نکره تامه

اسمی است که نه موصوف واقع می شود و نه صفت. این نوع «ما» در سه موضع به کار می رود:

الف: در افعال مدح و ذم

مثل: «ان تبدوا الصدقات فنعماهی» [اگر صدقات را آشکار کنید، پس کاری نیکوست] در این آیه بر خلاف نظر سیبویه، فاعل «نعم» ضمیر مستتر «هی» است و کلمه «ما» به معنای شیئاً تمییز برای «هی» و منصوب است و چنان که ملاحظه می کنید نکره تامه محسوب می شود.

ب: در اسلوب مبالغه.

مثل «ما» در جمله «اننی مما ان افعل» یعنی «اننی مخلوق مما ان افعل» پس «ما» به معنی شیء و «أن» وصله آن در موضع جر، بدل آن است (ابن هشام، قواعد الاعراب ص ۴۷۵) در نهایت تقدیرش چنین است «اننی حاصل من فعل» یعنی «اننی مخلوق من فعل»

ج: در اسلوب تعجب

مثل «ما» ی تعجبه در این مثال «ما احسن زیدا» (زید چه نیکوست!) که «ما»: نکره تامه و مبتدا، «احسن» فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هو» است و «زیدا» مفعول به و جمله «احسن زیداً» خبر برای «ما» است. برخی گفته اند: «ما» موصوله، پس معرفه ناقصه است و جمله فعلیه صله آن است و خبر «ما» و جواباً مخذوف است چون تقدیرش چنین است «الذی أحسن زیداً شیء عظیم» (کافیجی، ص ۴۷۶ و ۴۷۷)

بین فعل تعجب و معمولش فاصله واقع نمی شود مگر شبه جمله (ظرف یا جار و مجرور) و ندا مثل: «ما احسن یا علی العلم» و «ما اجمل اللیلة الضیف». اگر فعل تعجب از فعل معتل العین ساخته شود، اعلال در آن جایز نیست؛ مثل «ماأحوکه»

گاهی بین «ما» ی تعجب و فعل تعجب «کان» زائده می آید که تعجب را یک زمان به عقب می برد؛ مثل: «ما کان احوج ذالجمال الی عیب یوقیه من العین» [شخص زیبا چقدر

نیازمند به یک عیب است که او را از چشم زخم، حفظ نماید] (حسینی، ص ۲۰۹)

معمولاً فعل تعجب منه، به صورت معرفه یا نکره مختصه می آید، مثل:

«ما اصعبَ الفعلَ لمن رامَهُ و أسهلَّ القولَ على من أراد»

[عمل برای کسی که قصدانجام آن را کرده چقدر سخت و حرف برای کسی که قصدگفتن آن را نموده چقدر آسان است]

و یا مانند «ما أسعدَ رجلاً عَرَفَ طريقَ الهدى فسار عليه»

فعل تعجب غالباً از افاده در زمان مسلوب گشته، نوعاً بر زمان دلالت ندارد؛ زیرا جمله تعجیبیه به طور کلی انشائیه محضه و غرض از آن ایجاد و اعلان تعجب است و به همین منظور اکثراً بر زمان دلالت ندارد، مگر وقتی که با «کان» زائده همراه نگردد.

حذف متعجب منه به شرطی جایز است که ضمیری وجود داشته باشد که پس از حذف بر آن دلالت کند؛ مثل:

«اری أم عمر و دمعها قد تحدرا بکاءً علی عمر و و ما کان اصبراً»

[مادر عمرو را درحالی دیدم که در گریه بر عمرو، اشکهایش جاری شده و او چه شکیباً بود] یعنی ما اصبرها (قبش ص ۶۵)

۶- «ما» ی نکره موصوفه

بعد از آن یک اسم نکره دارای تنوین می آید؛ مثل «ما» در این جمله: «مررت بما معجبٍ لک» [از چیزی که مورد پسند تو است گذر کردم] (ابن هشام، قواعد الاعراب ص)

۷- «ما» ی نکره وصفیه

قبل از آن یک اسم نکره دارای تنوین می آید؛ مثل «ما» در این آیه شریفه: «ان الله لا یستحیی ان یضربَ مثلاً ما بعوضه» [و خدا باکی ندارد که به پشه ای مثل بزند] (بقره: ۲۶) و مثل «لامرماً جدعٌ قصیرٌ أنفه» [قصیر برای امر بزرگی بینی خود را بریده است]. البته برخی در اینگونه موارد «ما» را زائده و به معنای ابهام و تأکید می دانند که محلی از اعراب ندارد (صافی، الجدول، ج ۱، ص ۸۴)

«ما» ی حرفیه و انواع آن

«ما» ی حرفیه بر پنج قسم است:

۱- «ما» ی نافییه

که به آن «ما» ی شبیهه به لیس می گویند و در لغت حجاز مانند «لیس» عمل می کند، یعنی بر سر مبتدا، خبر می آید. مبتدا را مرفوع می کند تا اسمش باشد و خبر را منصوب می کند تا خبرش باشد مثل: «ما هذا بشراً» (این بشر نیست).

شرائط عمل «ما» ی نافییه سه چیز است:

شرط اول- حفظ ترتیب. یعنی خبرش بعد از اسمش ذکر شود؛ شرط دوم- عدم نقض خبر به وسیله الا؛ شرط سوم- نیامدن «ان» زائده پس از آن. مثل: «ما الکسلان محموداً» که هر سه شرط را داراست. اما در صورت نداشتن شرط اول چنین می شود: «ما محمود الکسلان» که «محمود» خبر مقدم و «الکسلان» مبتدای مؤخر است یا «محمود» مبتدای وصفی است و «الکسلان» نائب فاعل که جانشین خبر شده است. در صورت نداشتن شرط دوم عبارت چنین می شود: «ما الکسلان الاحمود» و اگر شرط سوم را نداشته باشد جمله این گونه می شود: «ما ان الکسلان محمود» که «الکسلان» مبتدا و «محمود» خبر است (خورسندی ص ۱۰۲ و ۱۰۳)

هر گاه یک حرف عطف بعد از خبر «ما» ی شبیهه به لیس بیاید، آن حرف عطف اقتضای جمله مثبت دارد و اسم بعد از خود را مرفوع می کند؛ مثل «بل» «لکن» در مثال: «ما زید قائماً لکن قاعد» یا «ما زید قائماً بل قاعد» که رفع اسم بعد از آن دو واجب است تا خبر باشد برای مبتدای مخذوف که تقدیرش چنین است: «لکن هو قاعد» یا «بل هو قاعد» اما نصب «قاعد» بنابر اینکه معطوف به خیر «ما» یعنی «قائماً» شود، جایز نیست؛ زیرا «ما» در جمله مثبت عمل نمی کند.

ولی اگر حرف عطف اقتضای جمله منفی را داشته باشد، مانند واو و مثل آن، در این صورت هم نصب و هم رفع اسم بعد از آن را جایز دانسته اند اما نصب را ترجیح داده اند مثل «ما زید قائماً و لا قاعداً»

ولی «لقاعدُ» در صورتی درست است که خبر برای مبتدای مخذوف باشد که تقدیرش چنین است: «ولا هو قاعد» (ابن عقیل، ج ۱ ص ۲۴۵)

۲- «ما» ی مصدریه غیر ظرفیه

که فعل بعد از خود را تأویل به مصدر می کند؛ مثل: «و لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب» [آنها به سبب فراموشی روز قیامت، عذابی شدید دارند] (ص: ۲۶) یعنی (و لهم عذاب شدید بنسیانهم یوم الحساب)

۳- «ما» ی مصدریه ظرفیه

که علاوه بر معنای مصدری، به کمک قرائن متعرض معنای زمانی نیز است؛ مثل: «اوصانی بالصلوة و الزکاة ما دمت حياً» (مرا به نماز و زکات تا زمانی که زنده باشم، سفارش کرد) (مریم: ۳۱) یعنی «اوصانی بالصلاة و الزکاة مدة دوامی حياً»

۴- «ما» ی کافه (باز دارنده از عمل):

و آن سه قسم است:

الف: بازدارنده از عمل رفع مثل قول شاعر

«صددت فأطولت الصدود و قلما وصال علی طول الصدود یدوم»

(روی گرداندی و روی گردانی را طولانی کردی و به ندرت پیش می آید که وصالی با وجود طول مدت روی گردانی ادامه یابد) (ابن هشام، قواعد الاعراب ص ۴۸۳)

در این مثال «قل» فعل ماضی و «ما» بازدارنده از طلب فاعل است. «وصال» فاعل برای فعل مخذوف که فعل مذکور در جمله یعنی «بدوم» آن را تفسیر می کند. پس «وصال» نمی تواند مبتدا باشد، زیرا فعل مکفوف یعنی (فلماً) فقط بر جمله فعلیه وارد می شود (همان، ص ۴۸۴).

فعل‌هایی که مکفوف می‌شوند عبارتند از: «قل» «طال» و «کثر» مثل [فلما، طالما، کثرما] (خورسندی، ص ۳۴۴) برخی «شدما»، «قصرما» و «عزما» به معنی «شدما» را نیز آورده‌اند (قباوه، ص ۴۸۵)

ب: بازدارنده از عمل نصب و رفع و آن در حروف مشابه به فعل رخ می‌دهد مثل «انما الله اله واحد» [جز خدای یکتا خدایی نیست] (نساء: ۱۷)
اگر «ما» ی کافه با حروف مشابه به فعل بیاید، عمل آنها را باطل می‌سازد و در این صورت وارد شدن آن بر جمله فعلیه نیز صحیح است. مثل: «قل انما یوحی الیّ انما الهکم اله واحد» (انبیاء: ۱۰۸) و مثل:

«أبلغ الحارث بن ظالم الموعد والناذر النذور عتیا

ألماتقتل النیام ولاتق تل یقظان ذاسلاح کمیا»

(ابن هشام، مغنی اللیب ج ۱ ص ۴۰۴) و (سیبویه، ج ۱، ص ۵۴۴) و (الشتتیری، ص ۵۴۴)

ج: بازدارنده از عمل جرّ، مثل (ربما یؤدّ الذین کفروا...) [چه بسا کافران آرزو کنند که مسلمانان بودند] (فجر: ۲) و مثل «کما سیف عمرو لم تخنه مضاربه» (مانند شمشیر عمرو که لبه‌هایش کند نگشته است) (ابن هشام، قواعد الاعراب ص ۴۸۷)

۵- «ما» ی زائده

که از حروف زائده وصل و تأکید به حساب می‌آید، و گاهی دلالت بر مبالغه می‌نماید مثل: (فیما رحمة من الله لنت لهم) [به خاطر رحمت فراوان خداوند بر آنان نرمخو و مهربان هستی] (آل عمران: ۱۵۹) و مثل: «عما قلیل لیصبحنّ نادمین» [اندک زمانی نگذرد که سخت پشیمان گردند] (مؤمنون: ۴۰) که در اصل چنین بوده است: «فیرحمه من الله لنت لهم» و «عن قلیل لیصبحنّ نادمین»

نتیجه

«ما» از ادواتی است که دارای دوازده وجه است. هفت نوع از آن اسم و پنج نوع از آن حرف است. ادوات اسمی عبارتند از: معرفه تامه، معرفه ناقصه، شرطیه، استفهامیه، نکره

تامه، نکره موصوفه و نکره وصفیه. ادوات حرفی عبارتند از: «ما» ی شبیه به لیس، «ما» ی مصدریه ظرفیه و «ما» ی مصدریه غیر ظرفیه و «ما» ی کافه و «ما» ی زائده. «ما» ی نکره تامه در افعال مدح و ذم، در اسلوب مبالغه و اسلوب تعجب به کار می رود. اما «ما» ی کافه سه نوع کاربرد دارد: کافه از عمل رفع، کافه از عمل رفع و نصب و کافه از عمل جر. اما چنان که در متن مقاله نیز ملاحظه می گردد، مثال «فنعماهی» در دو موضع ذکر شده است که «ما» در یک مورد معرفه تامه و در مورد دیگر نکره تامه محسوب می شود. این تناقض تنها با دقت نظر در استدلال مربوط به هر کدام برطرف می گردد.

در خاتمه وجوه کاربردی «ما» را در نموداری ترسیم کرده، برای هر وجه آن مثالی ذکر نموده ایم تا موجب سهولت در تبادل به ذهن گردد.

منابع

- قرآن کریم
- ابن عقیل العقیلی الهمدانی المصری، شرح ابن عقیل، دارالقلم، بیروت، ۱۹۸۷ م.
- ابن مالک، الفیه فی النحو و الصرف، مکتبه الآداب، مصر، ۲۰۰۴.
- ابن هشام، قطر الندی و بل الصدی، مکتبه السعادة، مصر، ۱۹۶۳.
- ابن هشام، قواعد الاعراب، دارالطلاس، دمشق، ۱۹۹۶.
- ابن هشام، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، تبریز، سوق المسجد الجامع، بی تا.
- بمینار، احمد، تحفه احمدیه در شرح الفیه ابن مالک، انتشارات مرتضوی، تهران، ۱۳۷۲.
- حسن، عباس، النحو الوافی، الجزء الاول، دارالعلوم، جامعه القاهرة، بی تا.
- حسینی، علی، ترجمه و شرح مبادئ العربیه، مؤسسه دارالقلم، قم ۱۳۷۴.
- خورسندی، محمود، ترجمه و شرح مبادئ العربیه ج ۴، قم، حقوق اسلامی ۱۳۸۶.
- الدقر، عبدالغنی، معجم النحو، مکتبه القیام، قم، ۱۹۷۵ م.
- سیبویه، ابی بشر عمرو، الکتاب، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۹۰ م.
- الشنتمری، یوسف بن سلیمان بن عیسی، تحصیل عین الذهب من معدن جوهر الأدب، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۹۰ م.
- صافی، محمود، الجدول فی اعراب القرآن، مؤسسه ایمانی، دارالرشید، ۱۹۸۸.
- عسگری مرتضی، تهذیب المغنی، مجمع علمی اسلامی، قم، ۱۳۷۱ ش.

- قباوة، فخرالدين، تحقيق في قواعد الاعراب لابن هشام، دارالطلاس، دمشق، ١٩٩٦.
- قبش، احمد الكامل في النحو و الصرف و الاعراب، دارالرشيد، ١٩٨٦ م.
- الكافيحي، محي الدين، شرح قواعد الاعراب لابن هشام، دارالطلاس، دمشق، ١٩٩٦.
- محمدى، حميد، زبان قرآن، دارالعلم، ١٣٨٥.
- المعصومي الطهراني، أحمد بن محمد، مهذب المغني، انتشارات غدیر ١٤١٠ ق.

دراسة تحليلية و تطبيقية لأنواع «ما»

الدكتور محمود خورسندى

استاذ مشارك في اللغة العربية و آدابها بجامعة سمنان

معصومة سيد

ماجستير في اللغة العربية و آدابها بجامعة الحرة الاسلامية بكرمسار

الملخص:

الجهل بوجوه استعمال « ما » يتسبب في فهم خاطئ للنص ويؤدي الى التباس المعاني في الجمل وقد يجعل الكلام غير واضح الدلالة على المعنى المقصود. أو يفيد معنى عكس المعنى الذي أراده المتكلم. فعلى هذا قررنا أن نبحث عن وجوه "ما" ودلالاتها على المعاني المختلفة بحسب إختلاف وقوعها في مواضع شتى. فوجدنا أن « ما » تأتي في الكلام على إثني عشر وجهاً. فيكون استعماله منحصرًا في تلك الوجوه بالاستقراء إنحصار الكلي في جزئياته. وهو على ضربين: أحدهما إسمية و أوجهها سبعة و هي: معرفة تامة، معرفة ناقصة وهي الموصولة، شرطية، إستفهامية، نكرة تامة، نكرة موصوفة، نكرة موصوفة بها. و الضرب الثاني حرفية و أوجهها خمسة بالإستقراء و هي: نافية، مصدرية غير ظرفية، مصدرية ظرفية، كافة، زائدة .

المفردات الرئيسية: الإسم، الحرف، «ما».

